

۱۴
آموزش سوداگاری - سطح یک
پیش دبستان و دوره اول دبستان



کاشتن پول هایم را جمع می کردم!



نویسنده: جینا و مرسر میر
مترجم: سودابه فرخنده



معرفی شده

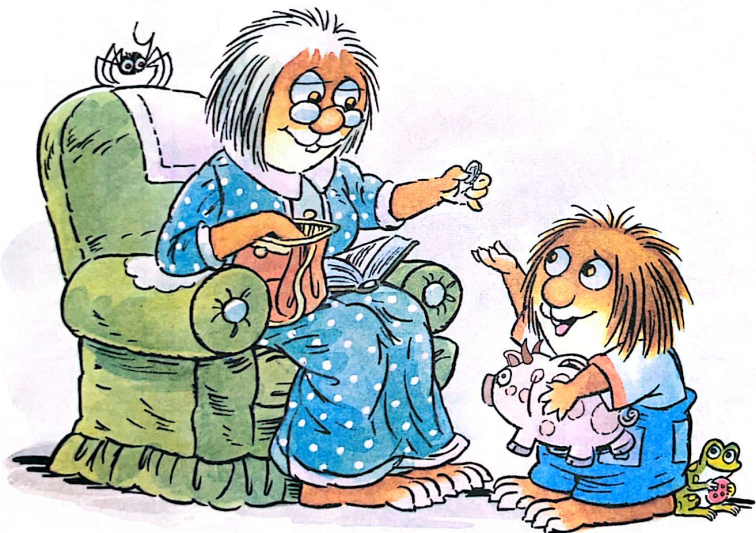
فرستاد: نام هر شد
آموزش و پرورش

بابابزرگی یک قلی به من داد تا بتوانم پول هایم را جمع کنم.
یکی هم به خواهر کوچک ترم داد.



اما من هیچ پولی نداشتم.

برای همین مادر بزرگ چند سکه به من داد.





Scanned with CamScanner

مادر بزرگ به خواهر کوچک ترم هم چند سکه داد.

خواهر کوچکم سکه ها را داخل قلکش انداخت و آن را برد به اتاقش.

اما من سکه هایم را گذاشتم توی جیبم

و با خود فکر کردم بعداً می ریزمشان توی قلک.



همان موقع دوستانم آمدند دنبال من.

آنها می خواستند به **فروشگاه** بروند و من هم تصمیم گرفتم با آنها بروم؛
چون پول داشتم.





اول چند تا آب نبات برداشتم.

بعد چند تا آدامس.



یک لیوان نوشابه هم خریدم.



وقتی برگشتم خانه، می خواستم باقی پولم را در قلکم بریزم؛

اما فقط سه تا سکه‌ی کوچکی برایم مانده بود.

به مامانم گفتم: «مامان! من دیگه پولی ندارم که توی قلکم بریزم.
یک خُرده پول می دهی؟»



مامان گفت می‌توانم اتاق پذیرایی را مرتب کنم و در عوض پول بگیرم.
اما من خیلی خسته بودم برای همین رفتم بیرون تا بازی کنم.





Scanned with CamScanner

بعد دوباره از مامانم پول خواستم.

مامان گفت: «برای گرفتن پول چی کار کردی؟»

گفتم: «بازی کردم.»

به نظر مامانم حق نبود که برای بازی پول بگیرم.



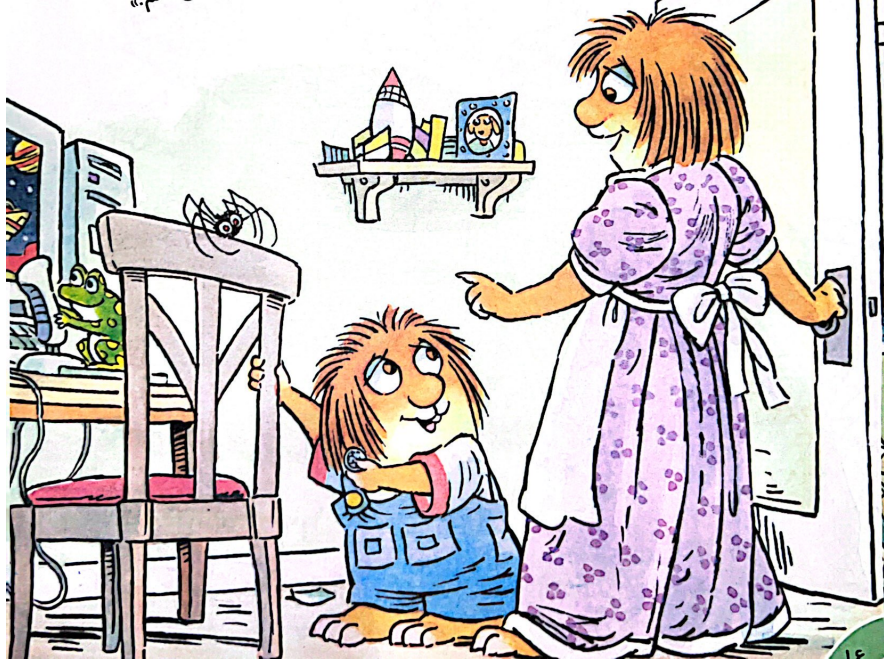


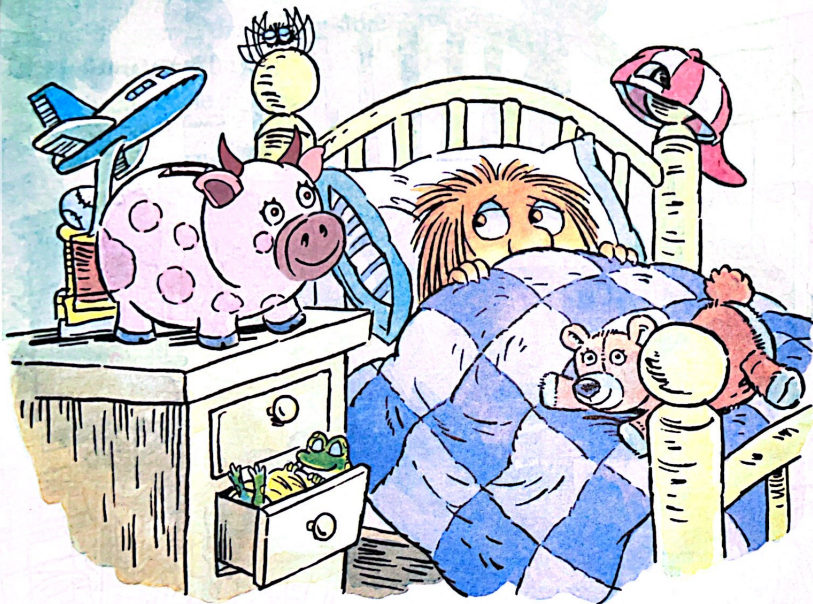
برای همین رفتم و اتاق پذیرایی را تمیز و مرتب کردم.
البته بیشتر به هم ریختگی اتاق کار من نبود.
بعد از این کار، مامان به من مقداری پول داد.

مامان گفت:

«حالا برای اینکه خرجشان نکنی، بریزشان توی قلم.»

گفتم: «باشد. ولی اول می‌خواهم با رایانه ام بازی کنم.»





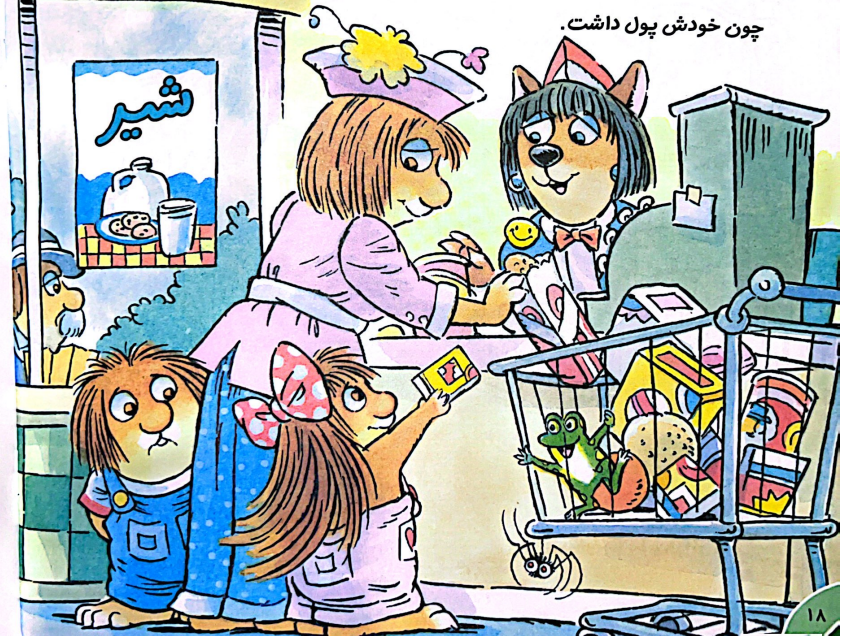
تا موقع خواب اصلاً یاد پولم نبودم.

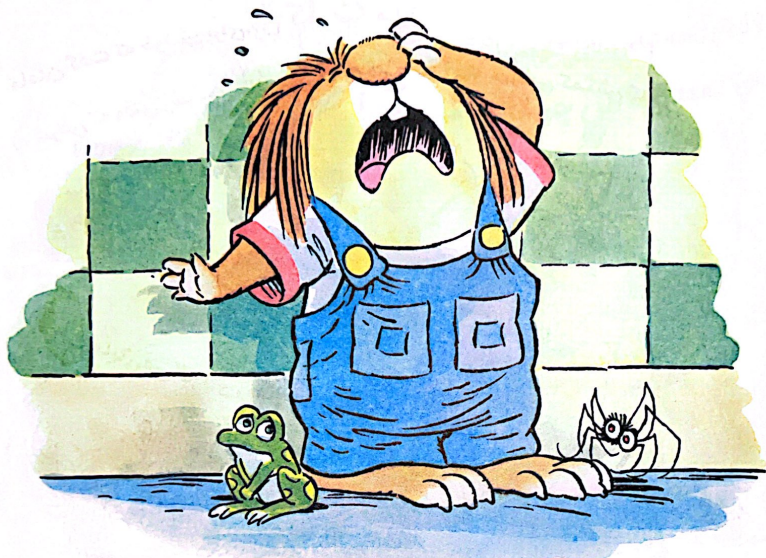
بعد آخر شب که یادم افتاد و نتوانستم بیدایش کنم، اصلاً نتوانستم راحت بخوابم.

چند روز بعد، مامان، من و خواهرم را به فروشگاه برد.

خواهرم توانست یک بسته کارت بازی بخرد؛

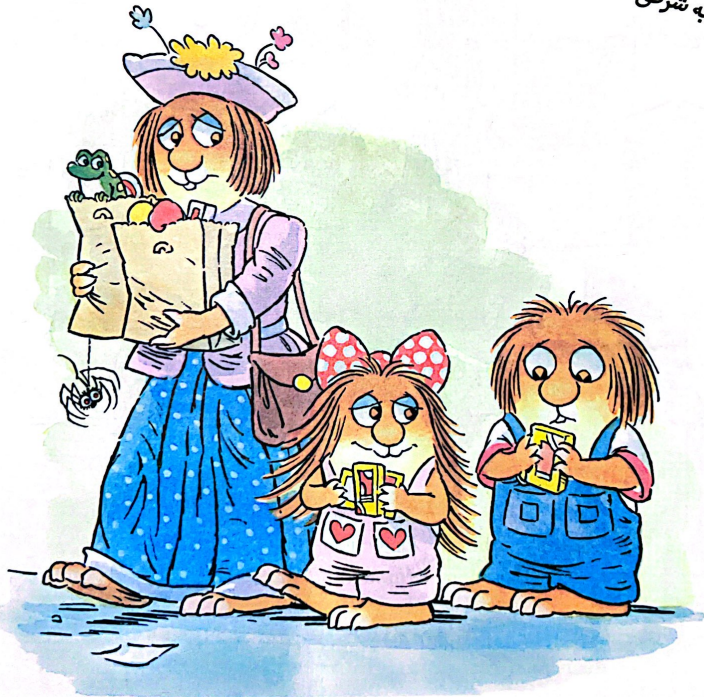
چون خودش پول داشت.





از مامانم خواستم برای من هم کارت بازی بخرد.
مامان پرسید که من پولم را همراهم به فروشگاه برده بودم یا نه.
و من با گریه گفتم: «گمش کردم!»

مامان گفت که خودش برای من کارت می‌خرد.
به شرطی که وقتی رسیدیم خانه در کارهای خانه حسابی کمکش کنم.



اول باید همه لباس های کثیفم را
توی سبد لباس چرک ها می ریختم.



بعد ماشین ظرف شویی را خالی می کردم.



و آشپزخانه را جارو می زدم.



آخر کار مامان گفت که در قبال این کارها من کارت بازی گرفته بودم.

امامان هنوز پولی نداشتیم که توی قلمک جمع کنیم.

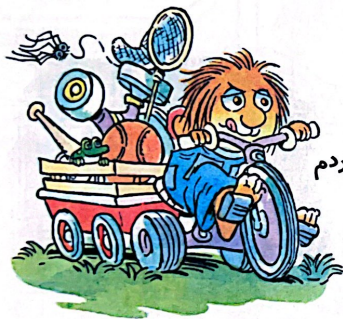
مامان گفت: «خب، برای پول بیشتر، باید بیشتر هم کار کنی!»



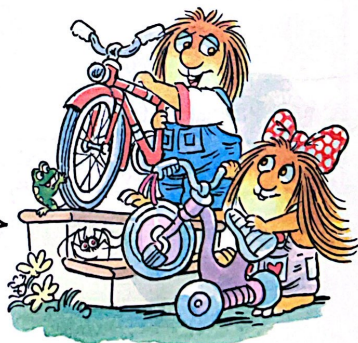
خب من همه‌ی کتاب‌ها را در کتابخانه گذاشتم.

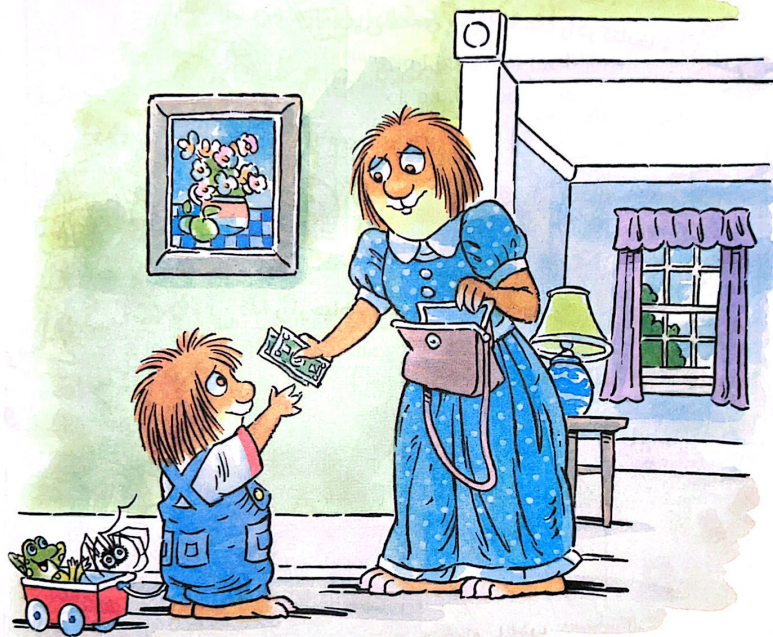


و همه‌ی اسباب بازی‌ها را از حیاط جمع کردم
و به خانه بردم.



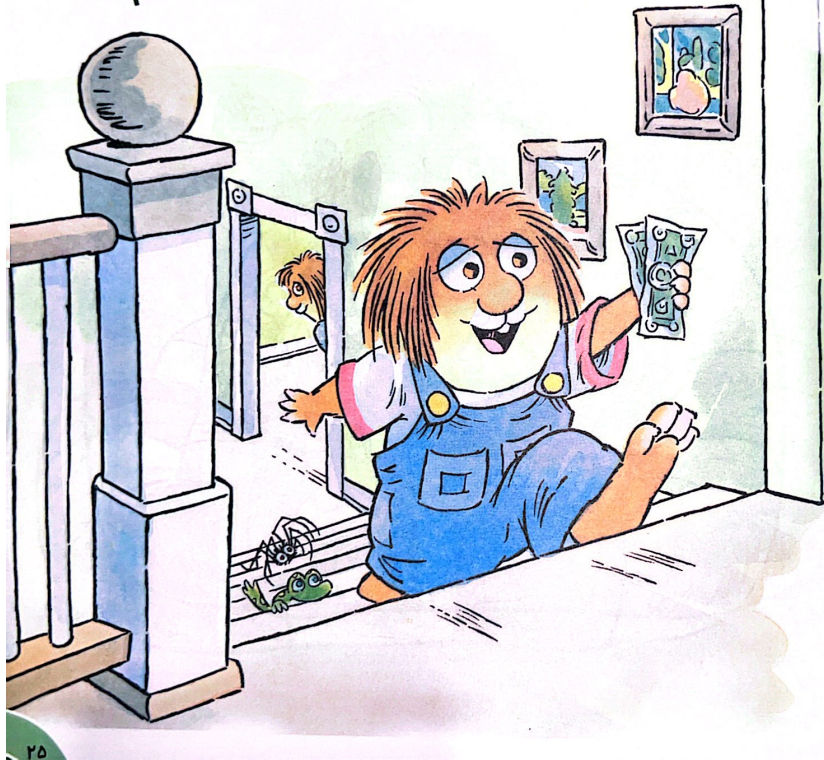
حتی دوچرخه‌ام را گذاشتم گوشه‌ی ایوان.



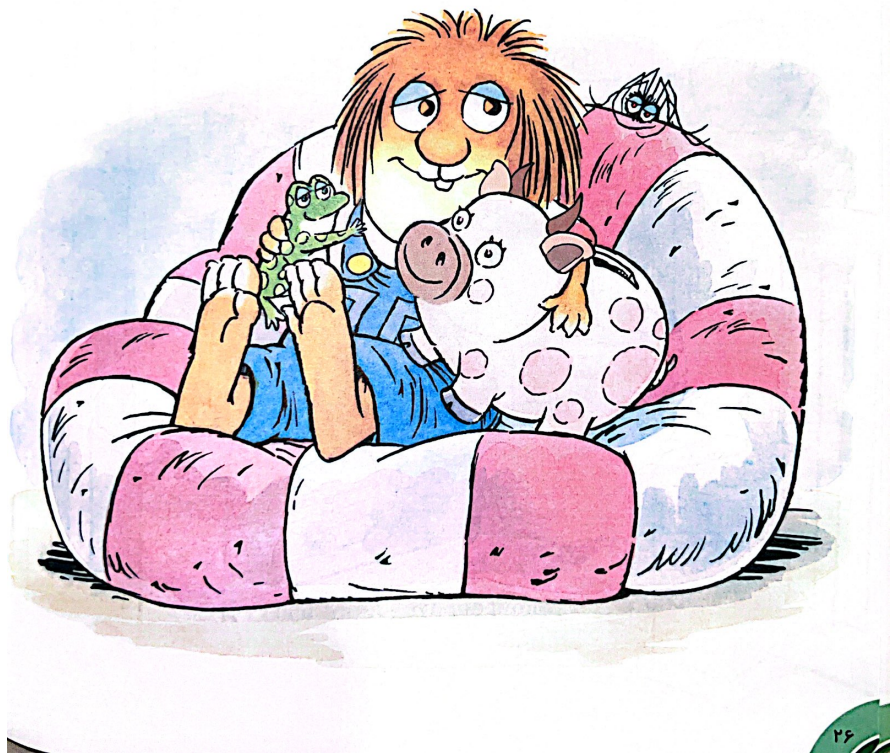


بعد مامان به من پول داد.

من هم سریع به طبقه بالا رفتم و پولم را توی قلم ریختم.



Scanned with CamScanner



Scanned with CamScanner

مامان می گوید هر هفته می توانم از او پول بگیرم
به شرط آنکه علاوه بر کارهای روزمره، کارهای دیگری هم انجام بدهم.
خیلی مطمئن نیستم که این کار را بکنم؛
چون این طوری بچه بودن خیلی سخت می شود!